

عرفی شدن در اندیشه علامه طباطبائی

hbostan@rihu.ac.ir

حسین بستان (نجفی) / استادیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

دریافت: ۱۳۹۳/۳/۱۶ - پذیرش: ۱۳۹۳/۷/۲۹

چکیده

این مقاله با به کارگیری نوعی روش تحلیل محتوای کیفی، به بازخوانی آرای اندیشمند بزرگ جهان اسلام، علامه طباطبائی درباره مسئله عرفی شدن پرداخته و با تنسیق دوباره آنها و افزودن نکات تکمیلی به آنها، کوشیده است یک مدل نظری منطبق بر معیارهای علمی که قابلیت تبیین عرفی شدن در ایران معاصر را دارا باشد، ارائه دهد. این مدل در بردارنده ۵۸ عامل مؤثر بر عرفی شدن است که ۳۰ عامل از سخنان علامه استخراج و ۲۸ عامل از طریق تأمل در آیات و روایات به آنها افزوده شده است. مدل مزبور با در پیش گرفتن رویکرد انسان‌شناسانه، به‌ویژه با تأکید بر فطرت دین‌گرایی، طبیعت‌ثانوی دین‌گزیزی و گرایش درونی انسان‌ها به جاذبه‌های دنیوی، بر لایه‌های بنیادی‌تر عرفی شدن متمرکز شده است. در عین حال، جامع‌نگری این مدل به آن این قابلیت را می‌دهد که بخش مهمی از عوامل مورد تأکید در نظریه‌های عرفی شدن، به‌ویژه رشد تفکر علمی، عناصری از مدرنیزاسیون و افزایش ثروت، رفاه و امنیت را نیز در خود جای دهد.

کلیدواژه‌ها: عرفی شدن، جامعه‌شناسی دین، اندیشه اجتماعی، علامه طباطبائی.

مسئله عرفی شدن در بینش متعارف جامعه‌شناسی، مسئله‌ای در کنار دیگر مسائل فراوان اجتماعی تلقی شده است، بدون آنکه اهمیتی ویژه و جایگاهی منحصر به فرد برای آن لحاظ گردد و از همین روست که این مسئله تنها توجه گروه مشخصی از جامعه‌شناسان را به خود معطوف کرده و برای آنان به یک دلمشغولی عمده بدل شده است. این در حالی است که از نگاهی دیگر می‌توان ریشه همه یا بیشتر مشکلات و نابسامانی‌های اجتماعی را در پدیده عرفی شدن و دین‌گریزی یافت و لذا مسئله عرفی شدن، ظرفیت بسیار بالایی برای تبدیل شدن به یکی از مسائل بنیادین جامعه‌شناسی دارد.

به هر حال، شماری از جامعه‌شناسان کلاسیک و معاصر در باب عرفی شدن نظریه‌پردازی کرده‌اند و بر پایه این نظریه‌ها، پژوهش‌های فراوانی در دهه‌های اخیر به اجرا درآمده است. حاصل این کوشش‌های نظری و تجربی، شکل‌گیری ادبیاتی گسترده با نکات آموزنده فراوان در این زمینه است. با وجود این، ادبیات عرفی شدن همچنان کاستی‌هایی جدی دارد و این به سبب پیچیدگی خاص این مسئله است که از عوامل گوناگونی همچون ابهام در تعریف دین، عدم حصول وفاق میان صاحب‌نظران درباره تعریف عرفی شدن، درهم‌تنیدگی سطوح مختلف این پدیده، تنوع آموزه‌های ادیان و ساختارهای نهادی آنها، فقدان مستندات تاریخی موثق درباره وضعیت دین و دین‌داری در ادوار گذشته و گسترش پدیده‌هایی همچون جنبش‌های احیای دین و بنیادگرایی دینی نشئت گرفته است.

از سوی دیگر، با توجه به غنای نظری مباحث اجتماعی اندیشمندان مسلمان و نقشی که طرح این مباحث می‌تواند در بسط و تعمیق دیدگاه‌های جامعه‌شناسی داشته باشد، در این مقاله در نظر داریم با به‌کارگیری نوعی روش تحلیل محتوای کیفی، آرای فیلسوف و اندیشمند گران‌قدر جهان اسلام، علامه طباطبائی را درباره مسئله عرفی شدن بررسی کنیم. نیازی به توضیح نیست که آن بزرگوار خود به تدوین نظریه‌ای مستقل در باب عرفی شدن نپرداخته و حتی درصدد ارائه نظریه‌ای علمی به معنای متعارف نبوده است؛ بلکه صرفاً مطالبی را با دلالت‌های روشن یا تلویحی بر این مسئله به‌طور پراکنده در آثار خود به‌ویژه در تفسیر شریف *المیزان* مطرح کرده است. از این‌رو در این مقاله در جهت بازخوانی و تنسیق دوباره آرای ایشان درباره عرفی شدن و افزودن نکات تکمیلی به آنها با هدف استخراج یک مدل نظری برخوردار از معیارهای علمی خواهیم کوشید؛ مدلی که قابلیت تبیین عرفی شدن در دوران معاصر را دارا باشد.

۲. تعریف عرفی شدن

از آنجاکه مفهوم عرفی شدن در همهٔ تعریف‌های آن، مفهوم دین را به تصریح یا تلویح در برمی‌گیرد و با توجه به اینکه نظریه‌پردازان گوناگون، برداشت‌های بس متفاوتی از دین داشته‌اند، اختلافات گسترده‌ای دربارهٔ مفهوم عرفی شدن پدید آمده است. برای مثال، کسانی که دین را فرایند معنابخشی به زندگی دانسته و کسانی که آن را نهادی اجتماعی پنداشته و آنان که تصویری فرانهادی و اشتغال‌گرایانه از آن ارائه داده‌اند، به تعریف‌های متفاوتی از عرفی شدن رسیده‌اند.

با تکیه بر دیدگاه اسلام می‌توان گفت دین، مجموعه‌ای از آموزه‌های اعتقادی دربارهٔ مبدأ و معاد، ارزش‌های اخلاقی و احکام عملی است که خداوند آنها را با هدف ایجاد و تقویت حس بندگی و پرورش فضایل اخلاقی در انسان‌ها و اصلاح روابط اجتماعی‌شان بر پیامبران وحی کرده و آنان نیز این پیام را به مردم ابلاغ می‌کنند. این تعریف به سه مؤلفهٔ اعتقادات، اخلاق و احکام شرعی اشاره دارد که صرف‌نظر از اجمال و تفصیل، در همهٔ ادیان الهی مشترک‌اند و به‌طور خاص، متون اصلی اسلام بر آنها دلالت دارند. برای نمونه، روایت معروف به محض‌الاسلام که از امام رضا نقل شده (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰، ص ۳۵۲-۳۵۹)، هر سه مؤلفه را دربر دارد و روایت *عبدالعظیم حسنی* که حاکی از عرضه کردن دین وی بر امام هادی و تصدیق آن حضرت است، به مجموعه‌ای از اصول اعتقادی و احکام عبادی و اجتماعی اشاره کرده است (همان، ج ۶۶، ص ۱-۲). از این گذشته، سه مؤلفهٔ یادشده در آثار اسلام‌شناسان از جمله *علامه طباطبائی* نیز به عنوان مؤلفه‌های اصلی دین مفروض گرفته شده‌اند (طباطبائی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۵۱؛ ج ۷، ص ۲۴۸).

عرفی شدن معادل اصطلاح سکولاریزاسیون است که در زبان عربی به «عَلْمَنَه» ترجمه شده و در زبان فارسی معادل‌های پرشماری از جمله غیردینی شدن، دین‌زدایی، دنیوی شدن و دنیوش برای آن آمده، اما عرفی شدن، یکی از پرکاربردترین آنها به‌شمار می‌آید. ابهامات مفهومی و مصداقی این اصطلاح موجب شده است تا به‌کارگیری آن در مباحث دین‌شناسی، بدفهمی‌هایی را در پی داشته باشد و به‌علاوه، با توجه به بومی نبودن آن، این نگرانی همواره وجود دارد که نویسنده یا خواننده نتواند خود را از قید پیش‌فرض‌های نظری و ملزومات اجتماعی- فرهنگی نهفته در بطن آن برهاند. با این حال، به منظور حفظ پیوند این بحث با ادبیات موجود و فراهم آمدن زمینه‌ای بهتر برای تعامل و گفت‌وگوی علمی میان اسلام‌شناسان و جامعه‌شناسان دین، ادامهٔ استفاده از این اصطلاح را در این مقاله ترجیح می‌دهیم و بازنگری‌های اساسی‌تر در آن را به مجال دیگر وامی‌گذاریم.

در تعاریف گوناگون عرفی شدن، بر مؤلفه‌های پرشماری تأکید شده است. یکی از جامعه‌شناسان دین، در جمع‌بندی این تعاریف گوناگون و با حذف مؤلفه‌های تکراری، به شش دسته از تعاریف دست یافته که بر پایه شش مفهوم نسبتاً متمایز از عرفی شدن استوارند. این شش مفهوم عبارت‌اند از: ۱. افول دین، ۲. هم‌نوایی با «این جهان»، ۳. رهایی جامعه از قید دین (از طریق تمایزپذیری نهادی)، ۴. جابه‌جایی باورها و نهادهای دینی (و انتقال آنها از زمینه‌های مقدس به زمینه‌های انسانی)، ۵. تقدس‌زدایی از جهان، ۶. حرکت از جامعه‌ای مقدس به جامعه‌ای سکولار (شاینر، ۲۰۱۰، ج ۲، ص ۲۷-۳۴).

با قطع نظر از هم‌پوشانی و امکان فروکاست برخی از این تعاریف‌ها به یکدیگر، نکته‌ای مهم در این‌باره آن است که در این تعاریف، گاه با تعبیری مانند افول دین، بی‌نیاز شدن انسان از دین و رهایی جامعه از قید دین، بر جنبه سلبی این پدیده (غیردینی شدن) و گاه با تعبیری همچون هم‌نوایی با «این جهان» و سامان دادن زندگی بر اساس عقل، بر جنبه ایجابی آن (دنیوی شدن) تأکید شده است. از سوی دیگر، در همان جنبه سلبی نیز گاه دین از موضوعیت می‌افتد و به جای آن، مفاهیمی مانند تقدس موضوعیت می‌یابند. روشن است که نه دو مفهوم دین و دنیا تقابلی کامل با یکدیگر، و نه دو مفهوم دین و تقدس انطباق کامل بر هم دارند. به بیان دیگر، غیردینی شدن ضرورتاً مستلزم دنیوی شدن نیست؛ همچنان‌که لزوماً تقدس‌زدایی را در پی ندارد و این موجب می‌شود تعاریف عرفی شدن در برخی موارد به لحاظ مصداقی از یکدیگر افتراق یابند. از آنجاکه بحث تعریف و مفهوم‌سازی معمولاً تابع برهان منطقی نیست، انتخاب یک طرف از دوشقی‌های یادشده و گنجاندن آن در تعریف عرفی شدن تا حدی به ترجیحات سلیقه‌ای یا قراردادی بستگی خواهد داشت.

با توجه به این نکته، در تعریف مختار از سویی بر خصوص دین تأکید خواهد شد نه تقدس و مانند آن، و از سوی دیگر، جنبه ایجابی عرفی شدن در طول جنبه سلبی آن کانون توجه خواهد بود؛ به این معنا که رابطه جنبه سلبی عرفی شدن با جنبه ایجابی آن به‌مثابه رابطه جنس و فصل در نظر گرفته خواهد شد. بنابراین هرچند مفهوم عرفی شدن اساساً ناظر به فرایند سلبی فروگاهی دین است، از آنجاکه این فروگاهی در اغلب قریب‌به‌اتفاق موارد با جای‌گزینی نگرش و زندگی دنیوی به جای نگرش و زندگی دینی همراه است و در نگاه جامعه‌شناسان نیز تأکیدی ویژه بر این جنبه ایجابی دیده می‌شود، درج آن در تعریف عرفی شدن اولویت خواهد داشت.

نکته دیگر آن است که با توجه به تعریفی که از دین ارائه شد، می‌توان سه مؤلفه آن، یعنی امور

اعتقادی، اخلاقیات و احکام شرعی را به‌منزله‌ی ساحت‌های وقوع عرفی شدن در نظر گرفت و افزون بر این سه ساحت اصلی، آثار فردی و اجتماعی یا به‌اصطلاح کارکردهای دین نیز می‌توانند یکی از دیگر ساحت‌های وقوع عرفی شدن به‌شمار آیند.

۳. تعریف مختار نگارنده

براین اساس می‌توان گفت عرفی شدن، فرایندی است که طی آن، اهمیت و تأثیر امور اعتقادی، اخلاقیات و احکام دین در سطوح فردی و اجتماعی کاهش می‌یابد و نوعی رویکرد این‌جهانی به زندگی، جای‌گزین رویکرد دینی می‌شود.

پیشینه‌ی نظری بحث عرفی شدن

در نگاه اندیشمندان عصر روشنگری این مطلب بدیهی می‌نمود که دین روندی رو به زوال را می‌پیماید. ولتر محو کامل دین را تا سال ۱۸۱۰ میلادی پیش‌بینی کرده بود و سن‌سیمون که به‌شدت تحت تأثیر پیشرفت‌های علوم تجربی قرار گرفته بود، با اظهار ناامیدی از دین سنتی، پیشنهاد تأسیس «دین نیوتنی» را مطرح کرد؛ دینی که رهبری آن باید بر عهده‌ی سرشناس‌ترین دانشمندان و هنرمندان قرار می‌گرفت (جلیلی، ۱۳۸۵، ص ۱۵-۱۷). جامعه‌شناسان برجسته‌ی دین نیز تا چند دهه پیش از این معمولاً با مفروض گرفتن وقوع عرفی شدن در جوامع معاصر، به تبیین عوامل و پیامدهای آن در قالب نظریه‌های عرفی شدن می‌پرداختند؛ اما تحولات اجتماعی گسترده‌ای که در دهه‌های اخیر در حوزه‌ی دین رخ داد، شماری از جامعه‌شناسان دین را به سوی بازنگری در مفروضات پیشین و بسط نظریه‌هایی در جهت تبیین احیای دوباره‌ی دین و تداوم حیات آن کشانده است که نظریه‌ی سکولارزدایی برگر از مهم‌ترین آنها به‌شمار می‌رود.

به‌این ترتیب در این بحث با اختلافات نسبتاً عمیقی روبه‌رویم. درحالی‌که شماری از جامعه‌شناسان مانند *دابلیو، اینگلهارت* و *ویلسون* همچنان از نظریه‌ی عرفی شدن با برخی تعدیلات پشتیبانی می‌کنند، جامعه‌شناسان فراوانی از جمله *استارک، کازنوا* و برگر در نظریه‌ی عرفی شدن مناقشه یا در قطعیت و شمولیت پدیده‌ی عرفی شدن اظهار تردید کرده‌اند (همیلتون، ۱۳۷۷، ص ۲۸۸؛ شجاعی‌زند، ۱۳۸۶، ص ۳۴)، ضمن آنکه برخی حتی در اصل وقوع پدیده‌ی عرفی شدن تردید روا داشته‌اند؛ از جمله، *بلا* عرفی شدن را یک افسانه یا دکترین مذهبی، نه نظریه‌ای علمی دانسته و *لوکمان* آن را توهمی ناشی از افول اشکال سنتی دین برشمرده است (همیلتون، ۱۹۹۵، ص ۱۶۵).

در نگاه آغازین ممکن است تصور شود که می‌توان نظریه‌های موافق و نظریه‌های مخالف وقوع این پدیده را از یکدیگر تفکیک کرد؛ اما در نگاهی دقیق‌تر، این تفکیک ساده‌انگارانه و ناموجه به نظر می‌رسد؛ زیرا نظریه‌هایی همچون نظریات لوکمان و برگر متأخر که گاه به‌منزله نظریات مخالف وقوع عرفی شدن مطرح می‌شوند، در واقع مخالفتی با اصل وقوع این پدیده ندارند و تنها با ویژگی‌هایی مانند گریزناپذیری، جهان‌شمولی و برگشت‌ناپذیری فرایند عرفی شدن که موافقان، آنها را در نظریات خود مفروض گرفته‌اند، مخالفت می‌ورزند.

به بیان دیگر می‌توان گفت نظریات کلاسیک عرفی شدن، آن را پدیده‌ای جهان‌شمول، گریزناپذیر و غیرقابل بازگشت می‌دانستند که دیر یا زود همچون سیلی بنیان‌کن همه جوامع بشری را در خواهد نوردید؛ اما بسیاری از نظریه‌پردازان متأخر عرفی شدن رفته‌رفته متقاعد شدند که نگرش‌های جبرگرایانه، قوم‌مدارانه و جهانی‌نگر پیشین خود را تعدیل سازند و نظریاتی خاص‌تر و متناسب با اوضاع و احوال جوامع خاص، ساخته و پرداخته کنند. برحسب این رویکرد جدید، عرفی شدن فرایند تحولی یک‌نواخت و گریزناپذیری نیست که به علل یک‌سان و با نتایج یگانه در زمینه‌های فرهنگی متفاوت روی دهد، بلکه تا اندازه‌ای به هنجارها، آداب و رسوم و نهادهای مسلط در فرهنگ‌های متفاوت بستگی دارد. به این ترتیب عرفی شدن در کشورهای در حال توسعه اسلامی - اگر در حال وقوع باشد- با عرفی شدن در جوامع مسیحی بسیار متفاوت خواهد بود (ترنر، ۱۳۸۱، ص ۲۷۳).

به هر حال، در نظریات عرفی شدن بر افسون‌زدایی و عقلانی‌شدن، تکثرگرایی، رشد علم و تفکر علمی، تمایزافتگی ساختی جوامع یا تخصصی شدن نهادها، مدرنیزاسیون، زوال هم‌بستگی اجتماعی و افزایش ثروت، رفاه و امنیت، به‌منزله عوامل این پدیده تأکید شده است. با استفاده از دسته‌بندی یکی از جامعه‌شناسان، می‌توان این نظریات را به پنج دسته بدین شرح تقسیم کرد:

۱. نظریات محو دین مانند نظریه کنت که ایده نشاندن علم به جای دین را مطرح کرد؛
۲. نظریات افول دین مانند نظریه وبر که روند گسترش عقلانیت را منجر به تضعیف دین و محدود شدن آن به برخی طبقات جامعه می‌داند؛
۳. نظریات خصوصی شدن دین مانند نظریه لوکمان که بر پر شدن خلأ دین به وسیله شماری از ادیان جدید و خصوصی‌شده تأکید می‌کند؛
۴. نظریات تغییر شکل دین، مانند نظریه پارسونز که به محدود شدن حاکمیت نهادی کلیسای غربی به

حوزه خصوصی و در عین حال، تداوم حاکمیت ارزش‌های مسیحی به‌طور گسترده در سراسر جوامع غربی قابل است؛
۵. نظریات تلفیقی که بیش از یک موضع از مواضع چهارگانه را با هم ترکیب کرده‌اند (گورسکی، ۱۳۸۳، ص ۱۹۹-۲۰۱).

۴. مبانی عرفی شدن در اندیشه علامه طباطبائی

مقصود از مبانی عرفی شدن، مجموعه‌ای از مفروضات انسان‌شناختی، هستی‌شناختی و دین‌شناختی است که در نوع نگاه یک متفکر به پدیده عرفی شدن و تبیین آن تأثیر می‌گذارند، اما خود از جنس مسائل علم جامعه‌شناسی نیستند و به حوزه معارف فراجربی به‌ویژه فلسفه و کلام تعلق دارند.
علامه طباطبائی در بعد انسان‌شناسی بر مبانی پرشماری از جمله فطرت دین‌گرایی، طبیعت‌ثانوی دین‌گریزی، گرایش درونی به جاذبه‌های دنیوی و اختیار انسان تأکید کرده است. ایشان ضمن معرفی دین به‌منزله سنت زندگی یا راهی که انسان باید برای رسیدن به سعادت بپیماید، گرایش به دین الهی شامل باورها و اعمال دینی را امری فطری دانسته که نوع آفرینش انسان آن را اقتضا می‌کند (طباطبائی، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۱۷۸-۱۷۹) و در تفسیر آیه «وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ اُغْرَضْتُمْ» (اسراء، ۶۷)، دعا در حال سختی، و اعراض از خدا و روی‌گردانی از دعا در حال گشایش را دال بر این می‌داند که فطرت انسان همواره او را به سوی خداوند و درخواست کردن از وی هدایت می‌کند؛ چراکه اعراض تنها به اموری تعلق می‌گیرد که ثابت و موجود باشند (همان، ج ۱۳، ص ۱۵۴). با توجه به ثبات و وحدت فطرت انسانی در همه زمان‌ها و مکان‌ها (همان، ج ۱۶، ص ۱۷۹)، خاستگاه فطری گرایش به دین، موجب می‌شود آن را امری ثابت و تبدل‌ناپذیر بدانیم (همان، ج ۷، ص ۲۴۸).

از سوی دیگر، ایشان کفر و ناسپاسی در برابر پروردگار را مقتضای طبیعت انسان می‌داند، چراکه این طبیعت موجب می‌شود انسان صرفاً به اسباب ظاهری توجه کند و از مسبب‌الاسباب، یعنی خداوند سبحان غافل شود و در نتیجه، حق شکر او را به جا نیاورد (همان)، به‌علاوه، اقتضای شهوت و غضب به‌منزله دو مؤلفه اصلی طبیعت انسان، روی‌گردانی از دین است؛ چراکه دین بر مبنای حق استوار است و شهوت و غضب همواره انسان را به مسیر پیروی از تمایلات و دوری از حق می‌کشانند و به همین دلیل است که طبق آیه ۷۸ سوره زخرف، بیشتر مردم حق را نمی‌پسندند و باز به همین دلیل است که

سنت غیردینی در جوامع غربی و دیگر جوامع همیشه با طبع مردم سازگارتر است (همان، ج ۴، ص ۱۰۱-۱۰۲) و همواره اقلیتی از انسان‌ها از حکم فطرتشان پیروی می‌کنند و به خداوند ایمان می‌آورند (همان، ج ۱۱، ص ۲۷۵). علامه در ذیل آیه «لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنْ أَكْثَرُكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (زخرف: ۷۸)؛ (همانا برایتان حق را آوردیم و لیکن بیشتر شما حق را خوش ندارید)، می‌گوید روحیه حق‌گریزی بسیاری از انسان‌ها، جنبه فطری و ذاتی ندارد، بلکه ناشی از گناهان است و به صورت طبیعت ثانیه بر جان افراد عارض می‌شود (همان، ج ۱۸، ص ۱۲۳).

مرحوم علامه در تفسیر آیه «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ» (آل عمران)؛ (دل‌بستگی به خواسته‌های نفسانی از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسب‌های نشان‌دار و دام‌ها و کشتزارها، در نظر مردم، زیبا جلوه داده شده است) می‌گوید انسان‌ها گرایشی درونی به سوی جاذبه‌های دنیوی دارند و با توجه به مصداق‌های ذکرشده در آیه، این گرایش جنبه فطری ندارد؛ یعنی ناظر به آن نوع محبتی نیست که انسان‌ها مثلاً نسبت به همسر و فرزند دارند و آیه ۲۱ سوره روم به آن اشاره دارد؛ بلکه این گرایشی است عارضی که شیطان با هدف بازداشتن انسان‌ها از یاد خدا در دل‌های ایشان ایجاد می‌کند (همان، ج ۳، ص ۹۷-۹۸).

مبنای دیگری که مرحوم علامه و دیگر اندیشمندان شیعه به اتفاق آن را پذیرفته‌اند، اثبات اختیار و نفی جبر در افعال انسان به‌طور عام (همان، ج ۱، ص ۹۹-۱۰۰) و در ایمان و دین‌داری به‌طور خاص است (همان، ج ۷، ص ۳۶۷). براین‌دین مبنای مباحث هستی‌شناسی اجتماعی به‌طور عام، نفی جبر اجتماعی و تأکید بر نقش اراده انسانی در تغییر جریان‌های اجتماعی است و براین‌دین در خصوص بحث عرفی شدن، اعتقاد به حتمی نبودن این پدیده و بازگشت‌پذیری آن است که می‌توان ایمان به غلبه نهایی دین حق یعنی اسلام (همان، ج ۴، ص ۱۳۱-۱۳۲) یا همان آموزه مهدویت (همان، ج ۱۵، ص ۱۵۵) را از جلوه‌های مهم آن قلمداد کرد.

یکی دیگر از مبانی هستی‌شناختی که در این بحث اهمیتی ویژه دارد، هستی‌شناسی جامعه یا رابطه فرد و جامعه است. مرحوم علامه در نزاع معروف اصالت فرد یا جامعه، قایل به اصالت هر دو شده است. وی ترکیب جامعه از افراد را نوعی ترکیب حقیقی پنداشته و براین اساس جامعه را دارای هویتی اصیل و متمایز از هویت افراد و برخوردار از قوانین ویژه خود دانسته است؛ ضمن آنکه برای تأیید این دیدگاه به آیاتی از قرآن کریم استشهاد کرده که به امت‌ها و جوامع،

سرنوشت مشترک، نامه عمل مشترک، فهم و شعور، عمل و اطاعت و عصیان اسناد داده‌اند (همان، ج ۴، ص ۹۶).

البته پذیرش اصالت فرد و جامعه، منافاتی با این مطلب ندارد که فرد را نسبت به جامعه از حیث وجود و حتی از حیث اثرگذاری دارای اولویت و تقدم قلمداد کنیم و بر همین اساس، علامه از آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: ۱۱)؛ (خداوند اوضاع و احوال هیچ قومی [گروهی از انسان‌ها] را تغییر نمی‌دهد، تا آن‌گاه که آنچه را در نفس خودشان است تغییر دهند) تقدم فرد بر جامعه و به تعبیر دقیق‌تر، تقدم ویژگی‌های درونی بر ویژگی‌های بیرونی را استفاده کرده است؛ زیرا آیه بر این قاعده کلی دلالت دارد که گرایش نفسانی مردم به بدی‌ها در قالب کفر و شرک و گناه، شرط لازم ناسامان شدن اوضاع اجتماعی و اقتصادی است و بنا بر یک احتمال که البته ایشان دلالت آیه را بر آن نپذیرفته، این قاعده در جانب خوبی‌ها نیز جاری و ساری است، به این معنا که بهبود اوضاع اجتماعی و اقتصادی جامعه در گرو وقوع تغییرات مثبت در ذهن و جان مردم است. (همان، ج ۱۱، ص ۳۱۰-۳۱۱).

درباره مبانی دین‌شناختی می‌توان به مواردی مانند جامعیت دین اسلام، حقانیت مطلق و همیشگی قرآن، امکان زوال ایمان و امکان ازدیاد و نقصان ایمان اشاره کرد. مرحوم علامه در ذیل آیه «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ» (یوسف: ۱۱۱) و آیه «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹)، به جامعیت قرآن اشاره کرده و آن را به معنای اشمال بر همه امور مرتبط با هدایت انسان مانند معارف حقیقی راجع به مبدأ و معاد، اخلاق، احکام شرعی، مواعظ و قصص هدایتگر دانسته است (همان، ج ۱۱، ص ۲۸۰؛ ج ۱۲، ص ۳۲۵). ایشان در ذیل آیه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر: ۹) نیز همانند اکثر قریب به اتفاق علمای اسلام بر حقانیت مطلق و همیشگی قرآن کریم و مصونیت آن از هرگونه ابطال و تغییر و تحریف تأکید می‌کند (همان، ج ۱۲، ص ۱۰۴-۱۰۷).

درباره امکان زوال ایمان، علامه در ذیل آیه «وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ» (انعام: ۹۸)؛ (و او کسی است که شما را از نفس واحدی پدید آورد، گاه به صورت استقرار یافته و گاه [موقتاً] به ودیعه سپرده شده)، به روایاتی از اهل بیت در تفسیر این آیه اشاره می‌کند که ایمان را به دو نوع مستقر و عاریتی تقسیم کرده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۸، ص ۱۵۹) و با آنکه این معنا را مطابق ظاهر آیه نمی‌داند، آن را از باب جری و تطبیق، پذیرفتنی برمی‌شمارد (طباطبائی، بی تا، ج ۷، ص ۳۰۸).

امکان ازدیاد و نقصان ایمان از نظر علامه امری ضرور و تردیدناپذیر است؛ چراکه ایمان چیزی جز علم و التزام عملی به آن نیست و چون علم و التزام عملی، قابل ازدیاد و نقصان و شدت و ضعف هستند، ایمان هم که مرکب از آن دو است، دارای این ویژگی‌ها خواهد بود، علاوه بر آنکه آیات و روایات فراوان بر این مطلب و ذومراتب بودن ایمان دلالت دارند (همان، ج ۱۸، ص ۲۵۹-۲۶۰).

جدول ۱: مبانی عرفی شدن در سخنان علامه طباطبایی

مبانی انسان‌شناختی	مبانی هستی‌شناختی	مبانی دین‌شناختی
فطرت دین‌گرایی	برگشت‌پذیری عرفی شدن	جامعیت دین اسلام
طبیعت ثانوی دین‌گریزی	اصالت فرد و جامعه	حقانیت مطلق و همیشگی قرآن
گرایش درونی به جاذبه‌های دنیوی	تقدم فرد بر جامعه	امکان زوال ایمان
اختیار انسان		امکان ازدیاد و نقصان ایمان

۵. عوامل مؤثر در عرفی شدن از نظر علامه طباطبایی

علامه طباطبائی در تفسیر آیات پرشماری از قرآن کریم به عواملی اشاره کرده که می‌توانند به‌منزله اجزای یک مدل نظری جامع در تبیین عرفی شدن به کار گرفته شوند. این قسمت از بحث، حاوی جست‌وجو و استخراج این عوامل از عبارات ایشان و به تعبیری، نوعی کدگذاری اولیه است که زمینه مدل‌سازی را در قسمت بعد فراهم می‌سازد.

از نظر علامه گناهان، وسوسه‌های نفسانی و پیروی از هوای نفس، از خاستگاه‌های اصلی عرفی شدن جامعه هستند؛ چراکه این امور، اندیشه‌های فاسد را به انسان‌ها به‌ویژه انسان‌های عامی تلقین می‌کند و ذهن آنان را برای نفوذ شبهات و رسوب آرای باطل آماده می‌سازند که نتیجه این امر، گسترش اختلافات فکری و عدول از حق است (همان، ج ۴، ص ۱۲۸).

مرحوم علامه در تفسیر آیه «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ رُحْمًا يُرَبِّدْهَا مِنْ رُحْمِهَا وَأَنَّ بَرَاءً مِنَ الَّذِينَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (بقره: ۱۳۰)؛ (و چه کسی جز آنکه به سبک‌مغزی گراید، از آیین ابراهیم روی برمی‌تابد؟! روگردانی از دین و آیین ابراهیم ناشی از بی‌خردی و حماقت نفس دانسته و مضمون حدیث «العقل ما عُبدَ به الرَّحْمَنُ» را از این آیه برداشت کرده است (همان، ج ۱، ص ۳۰۰). در همین باره، در ذیل آیه «ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأُمْلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» (حجر: ۳)؛ (آنان را به حال خود واگذار تا بخورند و بهره‌مند شوند و آرزوها سرگرمشان کند، پس به‌زودی خواهند دانست). بی‌نتیجه بودن کوشش پیامبر در جهت هدایت کافران را ناشی از منطقی حیوانی آنان دانسته است؛ منطقی که موجب می‌شود هیچ هدفی جز خوش‌گذرانی و سرگرم شدن به آرزوهای دور و دراز در سر نداشته باشند (همان، ج ۱۲، ص ۹۷).

ایشان در ذیل آیه «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْفَى أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى» (علق: ۷-۶)؛ همانا انسان سرکشی می‌کند، از آنجاکه خود را بی‌نیاز می‌پندارد. احساس بی‌نیازی از پروردگار را که از خوداتکایی انسان و فراموشی خدا و توجه به اسباب ظاهری دستیابی به اهداف مادی نشئت می‌گیرد، از عوامل سرکشی و کفر انسان‌ها معرفی کرده است (همان، ج ۲۰، ص ۳۲۵).

«الْمَ بَأْنَ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَلُ فَنَسُوا قُلُوبَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ» (حدید: ۱۶)؛ آیا وقت آن نرسیده که دل‌های مؤمنان در برابر یاد خدا و آن حقیقتی که نازل شده خاشع گردد و مانند کسانی نباشند که پیش از این به آنها کتاب [آسمانی] داده شد، پس زمانی طولانی بر آنها گذشت و در نتیجه، دل‌هایشان سخت گردید و بسیاری از آنان فاسق‌اند.

آیه اخیر به تأثیر طولانی شدن زندگی دنیا در قساوت قلب اشاره کرده است. علامه طباطبائی در تفسیر این آیه یادآور می‌شود که انسان قسی‌القلب به دلیل فقدان اثرپذیری از حق، چه‌بسا از مسیر بندگی خارج می‌شود و به سوی گناه و تبهکاری روی می‌آورد (همان، ج ۱۹، ص ۱۶۱). ایشان در ذیل آیه «وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا» (فرقان: ۱۸)؛ (ولیکن تو آنان و پدرانشان را برخوردار کردی تا یاد [تو] را فراموش کردند و گروهی هلاک‌شده بودند). در توضیح سبب گمراهی مشرکان می‌گوید:

خداوند آنان را با نعمت‌های مادی می‌آمود و چون برخوردار می‌شدند، بهره‌مندی آنان از این نعمت‌ها به طول می‌انجامید و دل‌بسته دنیا و غرق در شهوات آن می‌شدند، آنچه را پیامبران برای تذکر آورده بودند فراموش می‌کردند و از توحید به شرک می‌گراییدند (همان، ج ۱۵، ص ۱۹۱).

در همین زمینه، علامه در ذیل آیه «وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ» (سبأ: ۳۶) اظهار می‌دارد نتیجه رفاه‌زدگی و غرق شدن در نعمت‌های دنیوی، دل‌بستگی انسان به این نعمت‌ها و بزرگ شمردن آنهاست؛ به گونه‌ای که خوشبختی را فقط در آنها می‌بیند و ماورای ظواهر زندگی و از جمله عذاب اخروی را از یاد می‌برد (همان، ج ۱۶، ص ۳۸۳).

در همین باره باید به تأثیر نعمت‌ها اشاره کرد که از جمله در دو آیه ذیل به آن اشاره شده است:

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبِئْسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ثُمَّ بَدَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَاءُ وَالسَّرَاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (اعراف: ۹۴-۹۵)؛ و در هیچ شهری پیامبری نفرستادیم مگر آنکه مردمش را به سختی و رنج دچار کردیم، باشد که به زاری درآیند؛ سپس به جای بدی [بلا]، نیکی [نعمت] قرار دادیم تا انبوه شدند و گفتند پدران ما را [هم مسلماً به حکم طبیعت] رنج و راحت می‌رسیده است.

این دو آیه به حقیقتی اشاره دارند که در آیات دیگری نیز گوشزد شده و آن، نقش سختی‌های زندگی دنیا در گرایش به دین و برعکس، نقش گشایش در زندگی انسان‌ها در کاهش دین‌داری است. به تعبیر علامه طباطبائی، سنت الهی به این صورت جریان یافته که هر گاه پیامبری را برای هدایت مردمی می‌فرستاد، آنان را به بلاهای جانی و مالی گرفتار می‌کرد تا این امر، آنان را به تضرع به درگاه الهی وادارد و در نتیجه، فرایند دعوت ایشان به سوی ایمان و عمل صالح کامل شود. پس بلاها و رنج‌ها یاریگران خوبی برای دعوت انبیا هستند؛ زیرا انسان تا وقتی از نعمت برخوردار است، از توجه به مُنعم غافل می‌گردد و به وسیلهٔ نعمت، احساس بی‌نیازی می‌کند و چون نعمت از دست او گرفته شود، احساس نیاز کرده، ذلت و بیچارگی بر وی فرود آید و ناله سر دهد و نابودی او را تهدید کند. پس این امر به‌طور فطری او را بر می‌انگیزد تا به درگاه کسی پناه ببرد و تضرع کند که توان برآوردن نیاز و رفع ذلت او را دارد و آن خدای سبحان است، گرچه خودش آگاه نباشد که خدا را می‌خواند (همان، ج ۸، ص ۱۹۹).

علامه با اشاره به غلبهٔ روحیهٔ حس‌گرایی و ماده‌گرایی بر قوم بنی‌اسرائیل در گذشته و حال، همین روحیه را مشکل تمدن جدید غرب به‌شمار می‌آورد و آن را عامل افول معارف متعالی و فضایل اخلاقی در دوران معاصر معرفی می‌نماید؛ امری که بشریت را تهدید به نابودی می‌کند (همان، ج ۱، ص ۲۱۰).

مرحوم علامه آنچه را امروزه با عنوان علم‌گرایی می‌شناسیم، از عوامل عرفی شدن برشمرده است. وی در ذیل آیه «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» (غافر: ۸۳)؛ (پس زمانی که پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند، به آن دانشی که نزدشان بود خرسند شدند) و با اشاره به آیات «فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَكَّلَىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» (نجم: ۲۹-۳۰) و «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (روم: ۷)، اظهار می‌دارد:

منظور از علمی که نزد آنان است، دانش‌ها، فنون و مهارت‌هایی است که در جهت تسلط بر دنیا و دستیابی به لذت‌های آن گسترش یافته‌اند و خداوند این دانش‌ها و فنون را علم نامیده و علم آنان را محدود به همین دانسته است و منظور از خرسند شدن به این علم، شیفتگی نسبت به آن است که موجب اقبال کامل به سوی آن و در نتیجه موجب روی‌گردانی از معارف الهی و تحقیر و تمسخر آنها می‌شود (همان، ج ۱۷، ص ۳۵۶).

علامه با استناد به اینکه دین و معنویت در آسیا رایج‌تر و ارزشمندتر از اروپاست و در روستاها و شهرهای کوچک، جایگاه مستحکم‌تری نسبت به شهرهای بزرگ دارد، این واقعیات را برحسب

بهره‌مندی یا محرومیت از اوقات فراغت و در نتیجه، داشتن یا نداشتن فرصت کافی برای توجه به معنویات و تأمل در اسباب فراطبیعی تبیین می‌کند (همان، ج ۷، ص ۱۵۷).

علامه طباطبائی در تفسیر آیه «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ... الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (مؤمنون: ۱-۳)؛ قطعاً مؤمنان رستگار شدند، ... آنان که از کار بیهوده روی گردانند) پس از تعریف کار بیهوده در نگاه دینی به کارهای مباحی که برای آخرت انسان یا دنیای معطوف به آخرت او نفعی در پی ندارند (که این معنا با نگاه دقیق، همهٔ افعال غیر واجب و غیر مستحب را دربر می‌گیرد)، اظهار می‌دارد:

ایمان به دلیل آنکه به مقام کبریایی و عظمت الهی تعلق می‌گیرد و دارندهٔ آن فقط به زندگی سعادت‌مند ابدی اهتمام می‌ورزد، با اشتغال با امور بی‌ارزش و منافی شرافت و کرامت، آن‌گونه که در انسان‌های فرومایه و نادان مشاهده می‌کنیم، ناسازگار است (همان، ج ۱۵، ص ۹).

با توجه به این ناسازگاری و تضاد، ادعای تأثیر اشتغال به کارهای بیهوده بر تضعیف ایمان و در نتیجه، عرفی شدن جامعه، ادعایی موجه خواهد بود.

ایشان در ذیل آیه «يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَن لَّا يَسْأَلْكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُّهْتَدُونَ» (یس: ۲۰-۲۱)؛ ای مردم، از فرستادگان الهی پیروی کنید؛ از کسانی که پاداشی از شما نمی‌خواهند و خود هدایت‌یافته‌اند، پیروی کنید، می‌گوید این بیان تلویحاً مفید علیت است، با این توضیح که در دو حالت نباید از دعوت شخص پیروی کرد: ۱. دعوت و سخن او ناشی از گمراهی باشد؛ ۲. هرچند سخن او حق است، ولی گوینده از گفتن آن سخن حق، غرض باطلی مانند کسب ثروت و جاه و مقام داشته باشد؛ اما اگر سخن، حق است و گوینده نیز غرض باطلی ندارد و منزله از فریب‌کاری است، پیروی از او لازم خواهد بود (همان، ج ۱۷، ص ۷۶). به تعبیر دیگر، با توجه به اینکه علیت بر عمومیت ملاک دلالت دارد، این آیه به‌طور تلویحی بیانگر گزاره‌ای کلی است و آن اینکه بین درخواست نکردن مزد در برابر تبلیغ پیام‌های الهی به مردم و لزوم پیروی مردم از این پیام‌ها، ارتباط مستقیم وجود دارد؛ همچنان‌که درخواست مزد، عدم جواز پیروی را نتیجه می‌دهد. روشن است که این گزاره دارای مضمون هنجاری است، ولی در عین حال، الهام‌بخش این گزارهٔ توصیفی است که مزدخواهی حاملان دین می‌تواند موجب روی گردانی مردم از دین شود؛ گزاره‌ای که در بحث عرفی شدن نیز قابل تطبیق است.

آن بزرگوار همچنین در ذیل آیه «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» (آل عمران: ۷)؛ (اوست کسی که این کتاب را بر تو فرو فرستاد که بخشی از آن آیات

محکم اند و آنها اساس کتاب اند و بخشی دیگر متشابهات اند [که تأویل پذیرند]؛ پس کسانی که در دل هایشان انحراف است، متشابهات آن را دنبال می کنند، چراکه دنبال فتنه و دنبال تأویل [دل بخوانانه] آن هستند، وجود آیات متشابه در قرآن را زمینه ای برای افول دین در جامعه از طریق فتنه جویی مذهبی و تأویل گرایی می داند (همان، ج ۳، ص ۴۱-۴۲).

ایشان در ذیل آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» (مائده: ۵۱)؛ (ای کسانی که ایمان آورده اید، یهود و نصارا را دوستان [خود] مگیرید، آنان دوستان یکدیگرند، و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد، از آنان خواهد بود)، مودت و دوستی با کافران به ویژه اهل کتاب را موجب جذب شدن به سوی آنان و در نتیجه، اثرپذیری اخلاقی از ایشان می داند؛ امری که در نهایت، موجب انحراف جامعه از مسیر دین و حقمداری به مسیر بندگی شیطان و پیروی هوای نفس خواهد شد (همان، ج ۵، ص ۳۷۲).

علامه در تفسیر آیه «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران: ۱۰۴)؛ (و باید از شما گروهی باشند که [مردم را] به نیکی فرامی خوانند و به کار شایسته امر می کنند و از زشتی باز می دارند) می گوید: دعوت به خوبی ها موجب تثبیت باورهای حقیقی در ذهن و جان افراد می شود و امر به معروف و نهی از منکر از بروز موانع رسوخ باورهای حقیقی در جانها جلوگیری می کند (همان، ج ۴، ص ۱۲۹). براین اساس ضعف تعلیم و تربیت و ترک وظیفه امر به معروف و نهی از منکر می توانند زمینه ساز افول خوبی ها و گسترش بدی ها در سطح فردی و اجتماعی باشند.

مرحوم علامه در ذیل آیه «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده: ۳)؛ (امروز کسانی که کافر شده اند از [نابودی] دین شما نومید شدند، پس از ایشان مترسید و از من بترسید؛ امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما به عنوان دین برگزیدم)، بر نقش مهم ولایت و امامت در بقای دین اسلام تأکید کرده (همان، ج ۵، ص ۱۷۶) که مدلول التزامی این مطلب، تأثیر ولایت گریزی بر افول جایگاه دین در جامعه است.

افزون بر عوامل یادشده، در آیاتی از قرآن کریم به عوامل دیگری نیز اشاره شده است که علامه طباطبائی به طور گذرا و اغلب در حد تفسیر لفظی آیه به آنها توجه داده است که از جمله می توان به تلاش آگاهانه دشمنان دین برای گسترش بی ایمانی (همان، ج ۱، ص ۲۵۷)، هم نشینی و دوستی با

هواپرستان و شیطان‌صفتان (همان، ج ۱۵، ص ۲۰۴)، گسترش اسطوره‌ها، خرافات و ملاحی که موجب تخریب بنیان معارف حقیقی و موهون جلوه دادن آنها در انظار مردم می‌شوند (همان، ج ۱۶، ص ۲۰۹-۲۱۰)، فسادانگیزی علمای بد (همان، ج ۹، ص ۲۴۸-۲۴۹)، بی‌اعتنایی به نماز (همان، ج ۱۴، ص ۷۸) و ضعف خوف و خشیت (همان، ج ۲۰، ص ۱۰۰) اشاره کرد.

به این ترتیب، ۳۰ عامل مؤثر در عرفی شدن در سخنان علامه طباطبائی شناسایی کردیم. به علاوه، با توجه به اینکه ایشان درصدد تدوین یک مدل جامع و مشتمل بر همه عوامل مؤثر بر عرفی شدن نبوده است، برای دستیابی به یک چارچوب مفهومی فراگیر، نیازمند استخراج عوامل دیگری از طریق تأمل در مضامین قرآن و احادیث هستیم. آیات و احادیث ذیل، مهم‌ترین این عوامل را دربر دارند که پس از ذکر متن گزاره‌ها، به عوامل قابل استخراج یا الهام‌گیری از آنها اشاره می‌کنیم:

«الْحَيَاءُ وَالْإِيمَانُ مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ فَإِذَا ذَهَبَ أَحَدُهُمَا تَبِعَهُ صَاحِبُهُ» (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۱۰۶)؛
حیا و ایمان با ریسمانی به هم بسته شده‌اند، پس هر گاه یکی از آن دو رخت برنهد، دیگری نیز از پی آن خواهد رفت؛

«أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْتَوْنَ أَنْفُسَكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِّقَا كَذَّبْتُمْ وَفَرِّقَا تَقْتُلُونَ» (بقره: ۸۷)؛ پس آیا هر گاه پیامبری چیزی را برایتان آورد که باب میلان نبود، تکبر و ورزیدید، پس گروهی را دروغ‌گو خوانده و گروهی را کشتید؛

«أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» (اعراف: ۹۹)؛ آیا از مکر خدا خود را ایمن دانستند؟! پس جز مردم زیانکار، کسی خود را از مکر خدا ایمن نمی‌داند؛

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُجْبُونُهُمْ كَحُوبِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره: ۱۶۵)؛
و از مردم کسانی هستند که معبودهایی غیر خدا را همانند او می‌گیرند و آنان را چون دوستی خدا دوست می‌دارند؛ ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، محبتشان به خدا شدیدتر است؛

«النَّاسُ كُلُّهُمُ فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَمَنْعَلَمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَهَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَلَمْ يَلْجِئُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ» (سیدرضی، ۱۴۱۴ ق، ص ۴۹۶)؛ مردم سه دسته‌اند: عالمان الهی، و فراگیران علم در راه رستگاری، و ابلهان و نادانان که در پی هر بانگ‌کننده‌ای به راه می‌افتند و هر بادی آنان را با خود می‌برد، نه نورانیتی از علم کسب می‌کنند و نه به تکیه‌گاه مطمئنی پناه می‌برند؛

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (بقره: ۱۵۹)؛ کسانی که نشانه‌های روشن و هدایتی را که فرو فرستادیم نهفته

می‌دارند، پس از آنکه آن را در کتاب برای مردم بیان داشتیم، خدا آنان را لعنت می‌کند و لعنت‌کنندگان لعنتشان می‌کند؛

«فِيمَا نَقَضَهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَانَهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ» (مائده: ۱۳)؛ پس به سبب آنکه پیمان شکستند، لعنتشان کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم؛ [در نتیجه] سخنان را از مواضع خود تحریف می‌کردند؛

«اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ» (انبیاء: ۱)؛ زمان محاسبه برای مردم بسیار نزدیک شد، درحالی‌که آنان در غفلت روی گردانند؛

«وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا» (نساء: ۲۷)؛ و کسانی که از امیال [نفسانی] پیروی می‌کنند، می‌خواهند شما دستخوش انحرافی بزرگ شوید؛

«فی ولایة الوالی الجائرِ دُرُوسُ الحَقِّ کَلَّةٌ» (حرر عاملی، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۵۵)؛ در رهبری حاکم ستمگر، اندراس و اضمحلال کامل حق نهفته است؛

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (مائده: ۴۴)؛ و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکنند، آنان خود کافرانند؛

«مَنْ أَصْنَعِيَ إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ» (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۶، ص ۴۳۴)؛ هر کس به گوینده‌ای گوش فرا دهد، او را پرستش کرده است؛ پس اگر گوینده، سخن خدا را بازگو کند، او خدا را پرستیده است و اگر از زبان ابلیس سخن بگوید، او ابلیس را عبادت کرده است؛

«وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (فرقان: ۳۰)؛ و پیامبر [در روز جزا] عرضه می‌دارد: پروردگارا، قوم من این قرآن را رها کردند؛

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۱۰۰)؛ من دو چیز گرانبها در میان شما باقی می‌گذارم که اگر به آنها چنگ زنید، پس از من هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و اهل بیت؛

«وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلَدُونَ» (شعراء: ۱۲۹)؛ و کاخ‌ها و قلعه‌های زیبا و محکم می‌سازید تا شاید جاودانه شوید؛

«فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل: ۴۳)؛ پس اگر نمی‌دانید، از آگاهان به کتب آسمانی بپرسید؛

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا» (لقمان: ۶)؛ و از مردم کسانی هستند که سخن بیهوده را می‌خرند تا [دیگران را] از روی نادانی از راه خدا گمراه کنند و راه خدا را به تمسخر گیرند؛

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ» (حج: ۱۱)؛ و از میان مردم کسی است که خدا را تنها با زبان می‌پرستد، پس اگر خیری به او برسد، بدان اطمینان یابد و چون بلائی بدو رسد، روی برتابد؛

«أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» (بقره: ۸۵)؛ آیا به بخشی از کتاب [تورات] ایمان می‌آورید و به بخشی کفر می‌ورزید؟!؛

«وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج: ۷۸)؛ و در دین هیچ‌گونه سختی بر شما قرار نداده است؛

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ بَعْضٌ مِّنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ ... وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُرْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ» (نور: ۳۰-۳۱)؛ به مردان باایمان بگو دیدگان خود را [از نگاه هوس‌آلود] فرو نهند و پاکدامنی ورزند که این برای آنان پاکیزه‌تر است ... و به زنان باایمان بگو دیدگان خود را فرو نهند و پاکدامنی ورزند و زینت خود را آشکار نمایند مگر آنچه از آن طبعاً ظاهر می‌شود و باید روسری‌های خود را بر سینه خویش فرو افکنند؛

«يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا» (اعراف: ۲۷)؛ ای فرزندان آدم، شیطان شما را به فتنه نیندازد، آن‌گونه که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون راند و لباسشان را از نشان برکند تا عورت‌هایشان را به آنان بنماید؛

«حَلَالٌ بَيْنَ وَحَرَامٍ بَيْنٌ وَسُبُهَاتٍ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ السُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحْرَمَاتِ وَمَنْ أَخَذَ بِالسُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحْرَمَاتِ وَهَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ» (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۶۸)؛ [امور بر سه قسم‌اند]: حلال آشکار و حرام آشکار و شبهاتی که بین حلال و حرام است؛ پس کسی که از شبهات پرهیز کند، از محرمات نجات می‌یابد و کسی که به شبهات مشغول شود، مرتکب محرمات می‌شود و از راهی که نمی‌داند هلاک می‌گردد؛

«وَيُلِّ لَأَطْفَالٍ آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ آبَائِهِمْ» (فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ آبَائِهِمُ الْمُشْرِكِينَ؟ فَقَالَ: لَا) مِنْ آبَائِهِمُ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَعْلَمُونَ نَهْمٌ شَيْئًا مِنَ الْفَرَائِضِ وَإِذَا تَعَلَّمُوا أَوْلَادَهُمْ مَنَعُوهُمْ وَرَضُوا عَنْهُمْ بَعْضِ

يَسِيرٍ مِنَ الدُّنْيَا فَأَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَهُمْ مِنِّي بَرَاءٌ» (نوری، ۱۴۰۸ ق، ج ۱۵، ص ۱۶۴)؛ وای بر فرزندان آخرالزمان از دست پدرانشان! (عرض شد: یا رسول الله از دست پدران مشرک آنها؟ فرمود: نه) از دست پدران مؤمنشان که هیچ یک از واجبات را به آنان نمی آموزند و اگر فرزندانشان بخواهند چیزی را فراگیرند، آنان را بازمی دارند و به همین رضایت می دهند که فرزندانشان متاع ناچیزی از دنیا برایشان به دست آورند؛ پس من از آنان بری و آنان نیز از من بری هستند؛

«وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا» (احزاب: ۶۷)؛ و گفتند: پروردگارا، ما رؤسا و بزرگان خود را اطاعت کردیم، پس ما را گمراه کردند؛

«الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ ... أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (ابراهیم: ۳)؛ آنان که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند ... در گمراهی دور و درازی هستند؛

«لَا تَعْمُرْهَا [الدُّنْيَا] فَإِنَّكَ لَمْ تُؤْمَرْ بِعَمَارَتِهَا» (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۱۳۵)؛ (دنيا را آباد مکن؛ زیرا تو به آباد کردن آن امر نشده‌ای) (البته منظور این حدیث به قرینه شواهد متعدد از جمله قصص، ۷۷؛ اعراف، ۳۲؛ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۱۳۰-۱۳۱)، دنیایی است که در امتداد سعادت آخرت قرار نداشته باشد)؛

«الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» (نور: ۲)؛ به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید در [کار] دین خدا نسبت به آن دو دل‌سوزی نکنید و باید گروهی از مؤمنان در کيفر آن دو حضور یابند.

به این ترتیب، ۲۸ عامل مؤثر بر عرفی شدن از این گزاره‌ها قابل استفاده‌اند که به ترتیب از این قرارند:

بی‌حیایی	غفلت	گسترش کاخ‌نشینی	برهنگی
تکبر	نقش دنیاپرستان	کاهش رجوع به علمای دین	ارتکاب شبهات
ایمنی از مکر خدا	نقش حکومت جور	رسانه‌ها	نقش والدین
کاهش محبت به خدا	حکم به غیر ما‌نزل‌الله	سست‌ایمانی	نقش افراد صاحب نفوذ
فقر معرفت دینی	تبلیغات ضددینی	تبعیض در ایمان به وحی	دنیادوستی
کتمان دین	مجهوریت قرآن	دشوار شدن تکالیف دینی	آبادسازی دنیا
تحریف دین	مجهوریت اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small>	ناهنجاری‌های جنسی	ناکارآمدی نظام کیفری

این مجموعه مکمل در کنار مجموعه اصلی که در سخنان علامه طباطبائی به آنها اشاره شده بود، به تفکیک در جدول ۲ گردآوری و دسته‌بندی شده است:

جدول ۲: عوامل عرفی شدن در دیدگاه علامه طباطبائی

عوامل رفتاری	عوامل بینشی	حس گرایی، ماده‌گرایی، احساس بی‌نیازی، طولانی شدن زندگی دنیا، بی‌خردی، منطق حیوانی، علم دنیاگرایانه، خرافه‌گرایی	فقر معرفت دینی، سست‌ایمانی، تبعیض در ایمان به کتب آسمانی
	عوامل اخلاقی	قساوت قلب، ضعف خوف و خشیت، آرزوهای دور و دراز	دنیا دوستی، کاهش محبت به خدا، غفلت، بی‌جایی، تکبر، ایمنی از مکر خدا
	عوامل رفتاری	دوستی با کافران، خوش‌گذرانی، محرومیت از اوقات فراغت، کارهای بی‌بهره، ازدیاد گناه، بی‌اعتنایی به نماز، گرایش به ملامتی	مهوریت قرآن و اهل بیت، کاهش مراجعه به عالمان دین، ارتکاب شبهات، ناهنجاری‌های جنسی، پرهنگی
عوامل اجتماعی	نهاد دین و روحانیت	آیات متشابه، فتنه‌جویی مذهبی، تأویل‌گرایی، فسادانگیزی علمای بد، مزدخواهی حاملان دین	کتمان دین، تحریف دین، دشوار شدن تکالیف دینی
	تربیت و جامعه‌پذیری	هم‌نشینی، ضعف تعلیم و تربیت	نقش والدین، نقش دنیاپرستان، تبلیغات ضددینی، رسانه‌ها، نقش افراد صاحب نفوذ
	عوامل اقتصادی	گشایش، رفاه‌زدگی	گسترش کاختنشینی، آبادسازی دنیا
	عوامل سیاسی	ولایت‌گریزی، تلاش آگاهانه دشمنان دین	نقش حکومت جور
	کنترل اجتماعی	ترک امر به معروف و نهی از منکر	حکم به غیر مالئزلاله، ناکارآمدی نظام کیفری

درباره این جدول باید دو نکته را گوشزد کرد:

- منظور از عوامل فردی، عواملی است که در روح، ذهن یا رفتار همان افرادی شکل می‌گیرند که خود، موضوع یا آماج عرفی شدن هستند و در نتیجه، این عوامل از نوعی تأثیر فرد بر خویشتن حکایت می‌کنند. در مقابل، عوامل اجتماعی، عواملی‌اند که خارج از وجود افراد قرار دارند و از بیرون بر عرفی شدن آنها اثر می‌گذارند؛
- تفکیک میان عوامل فردی و اجتماعی بر مرزبندی‌ای دقیق و قاطع استوار نیست، بلکه تا حدی جنبه اعتباری دارد؛ به این معنا که عوامل فردی صرفاً به این لحاظ که ظرف تحقق آنها فرد یا افرادند، فردی به‌شمار آمده‌اند، اما همین عوامل به لحاظ تبدیل شدن به جریان اجتماعی که به نوبه خود، بر افراد تأثیر می‌گذارند، می‌توانند عوامل اجتماعی قلمداد شوند. برای مثال، عواملی مانند حس‌گرایی، منطق حیوانی، دوستی با کافران و گرایش به ملامتی را می‌توان به لحاظ نخست، عوامل فردی و به لحاظ دوم، عوامل اجتماعی به‌شمار آورد. بنابراین نباید تأکید بر این مجموعه گسترده از عوامل فردی، مستلزم خروج از قلمرو مباحث جامعه‌شناسانه تلقی شود.

۶. ترسیم مدل نظری عرفی شدن

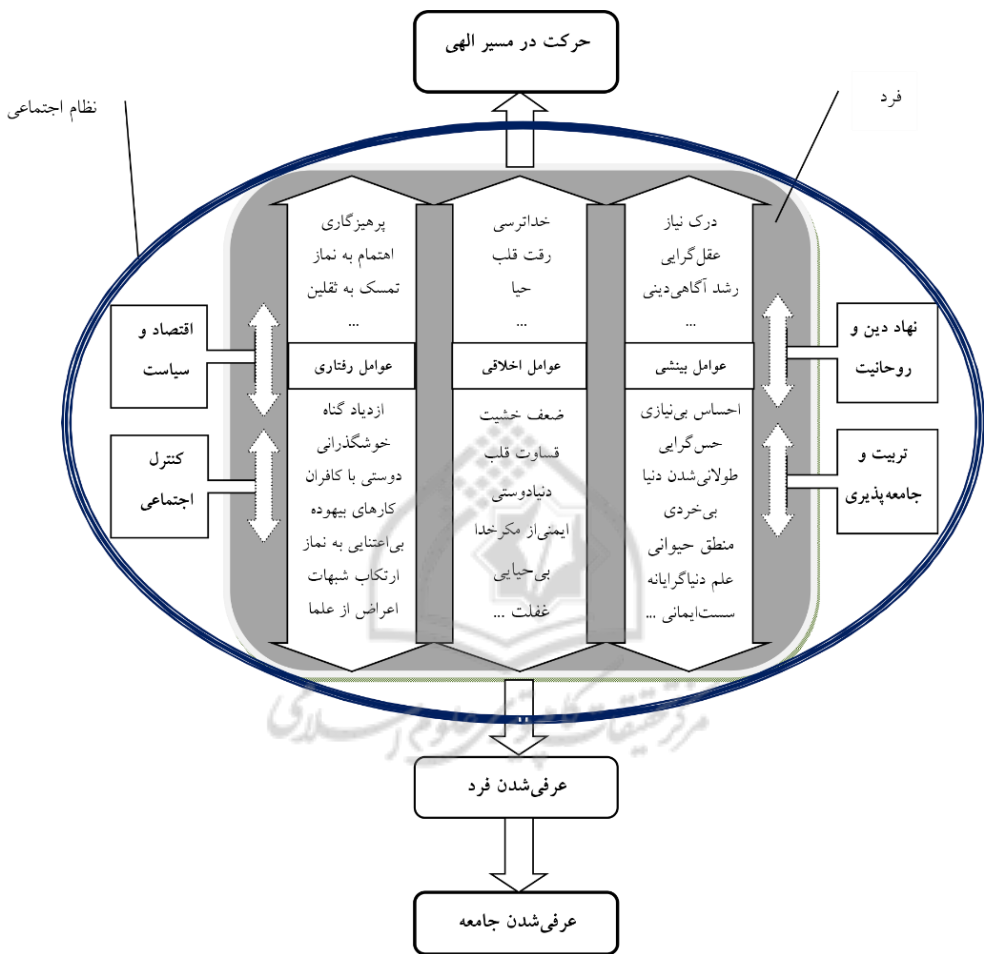
در این قسمت، در راستای ترسیم مدل نظری عرفی شدن، خواهیم کوشید از طریق تأمل در مبانی و مفاهیم استخراج شده در دو قسمت پیشین به ویژه از حیث مناسبات و سازوکارهای علی مؤثر بر مسئله عرفی شدن، پاسخی جامع به این پرسش دهیم که از دیدگاه علامه طباطبائی، عرفی شدن بر اثر کدام عوامل و چگونه شکل می گیرد؟

می توان نقطه عزیمت علامه طباطبائی در تبیین عرفی شدن را مبانی انسان‌شناختی وی به ویژه اعتقاد به فطرت دین‌گرایی، طبیعت ثانوی دین‌گریزی و گرایش درونی به جاذبه‌های دنیوی و وجود انسان دانست. به نظر وی، گرایش به دین و ایمان که در واقع همان مسیر سعادت انسان است، جنبه فطری دارد و به این لحاظ، امری ثابت و مشترک میان انسان‌هاست. در برابر این گرایش مثبت، گرایشی به دنیا و بدی‌ها در درون انسان وجود دارد و هریک از این دو گرایش متضاد با مجموعه‌ای از عوامل فردی و اجتماعی تقویت می‌شود. در کشاکش این دو گرایش، همواره اقلیتی از انسان‌ها از حکم فطرتشان پیروی کرده، در مسیر خداآوری حرکت می‌کنند و در مقابل، بیشتر انسان‌ها از شهوت و غضب به منزله دو مؤلفه اصلی طبیعت انسان پیروی کرده، در مسیر روی‌گردانی از دین قرار می‌گیرند.

با این حال، نفی جبر اجتماعی و تأکید بر نقش اراده و اختیار انسان در تغییر جریان‌های اجتماعی، موجب اعتقاد به حتمی نبودن پدیده عرفی شدن و بازگشت‌پذیری آن می‌شود. به علاوه علامه با پذیرش مبانی دین‌شناختی ویژه‌ای مانند جامعیت دین اسلام و حقانیت مطلق و همیشگی قرآن کریم، اسلام را بر خلاف یهودیت و مسیحیت، برخوردار از ظرفیت بالای مقاومت و حتی غلبه بر عوامل عرفی‌ساز می‌داند. به این ترتیب ناامیدی از دین سنتی که در نظریات غربی عرفی شدن موج می‌زند، در مورد دین اسلام جایگاهی نمی‌یابد.

از سوی دیگر، با توجه به اینکه در تعبیر مرحوم علامه از اصالت فرد و جامعه، تقدم وجودشناختی فرد بر جامعه مورد پذیرش است، طبعاً خاستگاه و موضوع اصلی عرفی شدن در دیدگاه ایشان، فرد انسانی تلقی، و در عین حال، تأثیر متقابل عوامل فردی و اجتماعی در شکل‌گیری این فرایند دخیل دانسته می‌شود.

به این ترتیب می‌توان مدل زیر را برای توضیح دیدگاه ایشان ترسیم کرد:



این مدل با در پیش گرفتن رویکرد انسان‌شناسانه بر لایه‌های بنیادی‌تر عرفی شدن متمرکز شده است. در عین حال، جامع‌نگری این مدل به آن این قابلیت را می‌دهد که بخش مهمی از عوامل مورد تأکید در نظریه‌های عرفی شدن به‌ویژه رشد تفکر علمی، عناصری از مدرنیزاسیون و افزایش ثروت، رفاه و امنیت را نیز در خود جای دهد. با وجود این، از آنجاکه کلی‌نگری و ناظر نبودن به مصادیق خاص، ویژگی بیشتر مباحث اجتماعی علامه از جمله بحث دین‌داری و عرفی شدن است، این مدل خصیلتی انتزاعی دارد و برای تبدیل شدن به مدلی انضمامی و برخوردار از ظرفیت تبیین عرفی شدن در دوره معاصر

باید ضمن تزریق داده‌های تجربی به آن، آن را با این داده‌ها جرح و تعدیل کرد. این در حالی است که نظریه‌های عرفی شدن عموماً درصدد تبیین واقعیتی انضمامی یعنی پدیده عرفی شدن در دوران معاصر بوده‌اند.

با توجه به این نکته و با توجه به واقعیات جامعه ایران، به نظر می‌رسد بسیاری از عوامل فردی و اجتماعی مورد اشاره در این مدل، در عرفی‌سازی ایران معاصر، ایفای نقش می‌کنند که در این میان باید بر نقش عوامل ذیل بیشتر تأکید شود:

الف) عوامل فردی

۱. عوامل فکری و بینشی شامل سست‌ایمانی، فقر معرفت دینی، گسترش علم سکولار، ضعف نظام تعلیم و تربیت، کاهش مراجعه به عالمان دین و اختصاص ندادن بخشی از اوقات فراغت به امر دین؛
۲. عوامل اخلاقی شامل دنیا دوستی، ضعف خوف و خشیت، آرزوهای دور و دراز، غفلت، ایمنی از مکر خدا و کاهش حیا؛
۳. عوامل رفتاری شامل ازدیاد گناه، بی‌اعتنایی به نماز، اشتغال به کارهای بیهوده، ارتکاب شبهات، ناهنجاری‌های جنسی و گرایش به ملامتی.

ب) عوامل اجتماعی

۱. عوامل جامعه‌پذیری شامل تأثیر منفی والدین، هم‌نشینان، گروه‌های مُتَرَف و دنیاپرست و رسانه‌ها و ترویج اندیشه‌های دین‌ستیزانه توسط افراد صاحب نفوذ؛
۲. عوامل اقتصادی شامل گشایش و رفاه نسبی پس از دشواری‌های دوران جنگ و گسترش کاخ‌نشینی؛
۳. عوامل سیاسی شامل مبارزه عامدانه دشمنان خارجی و رژیم پهلوی با دین و ارزش‌های آن و نقش مسئولان سیاسی نالایق در جمهوری اسلامی؛
۴. عوامل نظارتی و به‌طور خاص، ترک وظیفه امر به معروف و نهی از منکر.

نتیجه‌گیری

ظاین مقاله، کوششی بود در جهت بازخوانی و شرح و بسط اندیشه علامه طباطبائی در باب عرفی شدن که در نهایت به ترسیم یک مدل نظری انجامید؛ مدلی که نزدیک به ۶۰ عامل مؤثر بر پدیده عرفی شدن

را دربر گرفته است. این مدل هرچند اساساً خصلتی انتزاعی دارد، با تطبیق دادن آن بر واقعیات عینی جامعه معاصر و تزریق داده‌های تجربی به آن، می‌تواند به مدلی انضمامی و برخوردار از ظرفیت تبیین عرفی شدن در دوره معاصر تبدیل گردد. بر پایه همین نگاه، مجموعه‌ای از عوامل فردی و اجتماعی مؤثر بر عرفی شدن در ایران معاصر شناسایی شدند که البته بایسته است تحقیقات تجربی آینده، پشتوانه‌ای برای این مدل نظری فراهم آورند.



منابع

نهج البلاغه، ۱۴۱۴ ق، تحقیق صبحی صالح، قم، دارالهجره.

ترنر، برایان اس، ۱۳۸۱، *ویر و اسلام با پانویشت های انتقادی*، ترجمه حسین بستان و دیگران، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

جلیلی، هادی، ۱۳۸۵، *تأملاتی جامعه‌شناسانه درباره سکولارشدن*، تهران، طرح نو.

حرعاملی، محمدبن‌الحسن، بی‌تا، *وسائل الشیعه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

شجاعی‌زند، علی‌رضا، ۱۳۸۶، «بررسی امکان همزیستی دین و مدرنیته»، *نامه علوم اجتماعی*، ش ۳۰.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، بی‌تا، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین.

کلینی، محمدبن‌یعقوب، ۱۴۰۷ ق، *الکافی*، تحقیق علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

گورسکی، فیلیپ اس، ۱۳۸۳، *مطالعه تاریخی مناقشه دنیوی‌شدن، دنیوی‌شدن در بوتۀ نقد*، گردآوری و ترجمه محمدرضا زمردی، رشت، حق‌شناس.

مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، *بحار الأنوار*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

نوری، میرزاحسین، ۱۴۰۸ ق، *مستدرک الوسائل*، لبنان، مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث.

همیلتون، ملکلم، ۱۳۷۷، *جامعه‌شناسی دین*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.

Hamilton, Malcolm B. ۱۹۹۵, *The Sociology of Religion*, London and New York, Routledge.

Shiner, Larry, ۲۰۱۰, "The Concept of Secularization in Empirical Research", *Bryan S. Turner* (ed.), *Secularization*, v. ۲, Los Angeles and London, Sage.